

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۹۳

بررسی داستان «بچه مردم» جلال آل احمد بر مبنای «نظریه ایدئولوژی»
آلتوسر (علمی - پژوهشی)*

دکتر پروین تاج بخش
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز رشت
سمیه قاسمی پور
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز رشت

چکیده

جلال آل احمد از نویسندگان تأثیرگذار در ادبیات ایران است که داستان برای او دستاویز بیان اندیشه ها و دغدغه های اجتماعی است. آل احمد در داستان «بچه مردم»، برشی کوتاه از زندگی زن ایرانی و رنج و اندوه او را نشان می دهد. در واقع داستان، اعتراض نویسنده به وضع موجود است. نظریه ها و مکاتب ادبی این امکان را پدید می آورند که آثار ادبی را از زاویه دیدهای مختلف مورد مطالعه و تحلیل قرار دهیم. مطالعه داستان «بچه مردم»، مطابق «نظریه ایدئولوژی» آلتوسر (Altusser)، اندیشمند فرانسوی، می تواند خوانشی نو از این داستان باشد. آلتوسر مانند سایر مارکسیست ها، اقتصاد را اصل و اساس جامعه بشری می داند. در داستان «بچه مردم» مطابق نظریه آلتوسر، مشکلات زن در اساس به فقر برمی گردد. فقر اقتصادی و فرهنگی سبب می شود که او پس از چالش ها و کشمکش های عاطفی، فرزندش را در میدان شاه رها کند. زن در جدال بین محبت مادری و مشکلات اقتصادی، در نهایت با قدم برداشتن در مسیر ایدئولوژی های حاکم، مهر مادری را قربانی می کند و این گونه چهره کریه فقر اجتماعی و فرهنگی رخ می نماید.

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۲/۲/۲۳

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۳/۱/۳۱

parvintajbakhsh@gmail.com

somaye.ghasemipour@yahoo.com

واژه های کلیدی: جلال آل احمد، بچه مردم، آلتوسر، ایدئولوژی،
مردسالاری.

۱- مقدمه

داستان کوتاه « بچه مردم»، دومین داستان از مجموعه داستان سه تار، اثر جلال آل احمد است که در سال (۱۳۲۷) چاپ شد. دوران زندگی آل احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲) مصادف با حکومت پادشاهان پهلوی بود؛ یعنی دوران دیکتاتوری رضاشاه و محمد رضاشاه. رضا شاه، مردمش را از خواب رؤیایی شکوه و عظمت باستان بیدار کرد و آنها را به سده بیستم سوق داد اما به قیمت ثروتمندتر کردن سرمایه دارها، تجار، انحصارگران، پیمانکاران و سیاستمداران وابسته، و در مقابل، ایجاد تورم، مالیات های سنگین و پایین آوردن سطح زندگی توده ها. فضای خفقان آور این دوره، با استعفای رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ و جانشینی فرزندش، محمدرضاشاه، شکل دیگری به خود گرفت. (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۲۸)

با به قدرت رسیدن محمدرضاشاه، آزادی های سیاسی و مطبوعاتی اعطا شد و این باعث به وجود آمدن احزاب و روزنامه های متعددی در ایران گردید. در این زمان، حزب توده ایران، به وسیله جوانان مارکسیست و با هدف متحد کردن توده ها، کارگران، دهقانان، تجار، صنعتگران و روشنفکران مرفعی، تشکیل شد. (همان: ۳۴۶)

این حزب با پنهان نگه داشتن وابستگی اش به ابرقدرت بلوک شرق در دهه اول حیات سیاسی اش، توانست بسیاری از نویسندگان و سرایندگان را به سوی خود جذب کند و از آنها در جهت تولید آثار مرامی و تبلیغی استفاده نماید اما خوشبختانه، عده ای چون نیما یوشیج و آل احمد، قبل از آنکه کار از کار بگذرد، خود را از این ورطه حزبی نجات دادند. (رحیمیان، ۱۳۸۴: ۱۴۸) آل احمد گرچه در زندگی خود دائماً در حال کنجکاوی بود و هیچ گاه در یکی از مکاتب فکری و ایدئولوژیکی توقف نکرد مراحل تفکر او را در سه مرحله مارکسیسم، سوسیالیسم و بازگشت به سنت ها می توان خلاصه کرد. او بسیاری از داستانهایش راهنگامی نوشت که معتقد به مارکسیسم و سوسیالیسم بود و در حزب توده و نیروی سوم و جامعه سوسیالیست ها عضویت داشت. (شیخ رضایی، ۱۳۸۲: ۴۹)

هر چند مجموعه داستان سه تار، یک سال پس از کناره گیری آل احمد از حزب توده نوشته شد سودای فعالیت های سیاسی و حزبی هنوز در او فروکش نکرده بود. در طی سال هایی که آل احمد در اوج جوانی و فعالیت های سیاسی اش قرار داشت، داستان برای او دستاویز بیان اندیشه ها و دغدغه های سیاسی اش بود. یکی از مهم ترین زمینه های مبارزات قلمی آل احمد، مبارزه با ایدئولوژی های مخربی بود که وی آنها را موجب عقب ماندگی جامعه ایران می دانست.

واژه ایدئولوژی، اولین بار به وسیله «دستو دو ترسی» (Destutt de Tracy) در سال (۱۷۹۶) به کار رفت. او، این واژه را برای اطلاق به تئوری ایده ها (تکوین و پیدایی ایده ها) به کار گرفت. «وی با پیروی از نظریات تامس هابز و کاندیاک، بر این باور بود که انسان واجد هیچ اندیشه ذاتی نیست و تمامی افکار انسان، تحت تأثیر احساس او شکل می یابد. از طرفی هیچ چیز برای ما موجود نیست، مگر از طریق ذهنیتی (Idea) که ما از آن داریم. سرانجام آنکه موجودات، خالق ذهنیت (Idea) اند اما ذهنیتی که هر فرد از یک موجود دارد، به هیچ وجه نمی تواند وافی به مقصود و نشان دهنده تمامیت و اصل آن موجود باشد. در نتیجه، تنها راه اجتناب از این تفکر شکاکانه که "معرفت واقعی ممکن نیست"، تجزیه و تحلیل روند تبدیل موجودات مادی به اشکال ذهنی (Idea Forms) است که ترسی، نام این علم را ایدئولوژی (Ideologie) نامید.» (صادقی، ۱۳۸۷: ۸۷)

ایدئولوژی یکی از کلمات مهمی است که کارل مارکس (Karl Marx) (۱۸۱۸-۱۸۸۳) به کار می گیرد. در متون مارکس، ایدئولوژی باز نمود کاذب واقعیت است. در مارکسیسم، ایدئولوژی، به عنوان «آگاهی کاذب»، در تقابل با سرشت حقیقی واقعیت، به منزله نظام ایده ها و باز نمودهایی که بر ذهنیت فرد یا گروه اجتماعی حاکم بوده، تعریف می شود. (مک کوئیلان، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

«نظریه مارکسیستی معمولاً اصطلاح «ایدئولوژی» را در توصیف ابزارهایی به کار می برد که به واسطه آنها، سرکوب شدگان، جهان بینی هایی را می پذیرند که نه درست اند و نه به نفع ایشان. در نظر مارکسیست ها، ایدئولوژی، تصویر موهومی است از

وضع امور در جامعه و این نسخه دروغین جهان، تنها در خدمت منافع کسانی است که حاکم بر جامعه اند.» (میلز، ۱۳۸۹: ۶۰)

آنتونیو گرامشی (Gramsci) (۱۸۹۱-۱۹۳۷) اندیشمند ایتالیایی، به جای واژه ایدئولوژی از کلمه هژمونی (hegemony) استفاده می کند. هژمونی، ترکیب مرسوم تری است از نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که در کنار هم عمل می کنند تا در جامعه ای به اجماع برسند که نظام جاری روابط اجتماعی در آن طبیعی، اجتناب ناپذیر یا واقع گرایانه ترین شکل ممکن است. گرامشی، هژمونی را از «تحکم» تفکیک می کند؛ از اجبار و زور مستقیمی که طبقه حاکم یا متحدانش در زمان بحران به کار می گیرند تا موضع خود را حفظ کنند. (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۸۸)

لویی آلتوسر (Louis Althusser) (۱۹۱۸-۱۹۹۰)، "نظریه ایدئولوژی"، یعنی نظریه دارای قدرت تأثیرگذار و اصالت را از ترکیب روانکاوی لاکان و ویژگی های کار گرامشی برمی گیرد. (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۲۱۲) این نظریه، در مقاله «ایدئولوژی و دستگاه های ایدئولوژیک دولت»، در کتاب «لنین و فلسفه» (Lenin and pilosophy) (۱۹۷۱) درج شده است که در آن، آلتوسر کارکرد ایدئولوژی را در جامعه روشن می سازد. (ایگلتون، ۱۳۸۸: ۲۳۵)

۱-۱- بیان مسئله

«نظریه ایدئولوژی» آلتوسر، از جمله نظریات تأثیرگذار در مطالعات ادبی است که منتقدان آوانگارد در آن امکان گفتمانی انتقادی را می بینند که هم علمی است و هم به لحاظ سیاسی، رادیکال. (رک. فرتر، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

با خوانش داستان «بچه مردم» بر اساس نظریه ایدئولوژی آلتوسر، ضمن به دست آوردن قرائت جدیدی از داستان، به مسائل دیگری نیز خواهیم پرداخت؛ از جمله اینکه از دیدگاه آلتوسر، تأثیر ایدئولوژی ها در زندگی افراد چگونه است؟ پیروی افراد از ایدئولوژی های حاکم بر آنها، در بازتولید جامعه چه نقشی دارد؟ و در نهایت، مبارزه قلمی آل احمد به عنوان یک نویسنده روشنفکر، با ایدئولوژی های مخرب حاکم بر جامعه در

عرصه داستان نویسی چگونه است؟ « یعنی فعالیتی که در جریان آن، ایدئولوژی به تعبیری به ضد خود بدل می شود.» (زیما، ۱۳۹۰: ۱۳۱)

۲-۱ - ضرورت و اهمیت تحقیق

نظریات ادبی، این امکان را به وجود می آورند که خوانش متفاوتی از آثار ادبی به دست آید. در هر خوانشی می توان زاویه های مختلف هنری اثر را مشاهده کرد و به ناگفته های متن نزدیک شد.

۳-۱ - پیشینه تحقیق

موضوعات اجتماعی داستانهای آل احمد، گرایش به تحلیل آثار وی را در بسیاری از کتاب ها، رساله ها و مقالات ایجاد نموده است. از جمله کتاب «نقد آثار آل احمد» از عبدالعلی دستغیب که داستانهای کوتاه او را مورد نقد قرار می دهد و کتاب «جلال آل قلم» از حسین میرزایی که به تحلیل زمینه های فکری او در داستانهای او پرداخته است. در عرصه نگارش مقاله نیز ابراهیم سلوچی کوچی داستان «بچه مردم» را در مقاله ای با عنوان «زیرساخت های اجتماعی در بچه مردم آل احمد» مورد بررسی قرار داده است که در مجله قلم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است. اما تا کنون، آثار آل احمد بر اساس نظریه ایدئولوژی آلتوسر بررسی نشده است.

۲- بحث

۲-۱ - نظریه ایدئولوژی آلتوسر

«ایدئولوژی و دستگاه های ایدئولوژیک دولت»، اثر گذارترین مقاله آلتوسر است. این مقاله با این پرسش آغاز می شود که جامعه چگونه خود را باز تولید می کند به عبارت دیگر، چه چیزی ما را بر آن می دارد که هر روز به سرکار خود روانه شویم؟ (مایزر، ۱۳۸۵: ۱۰۵) چه چیز اعتقادات و نگرش های مختلف رانسبت به مسائل گوناگون ایجاد کرده و ما را ملزم به رعایت آنها می نماید؟ چگونه ایدئولوژی موجب می شود که انسان (سوژه)، ناخودآگاه خواسته های جامعه خود را که همان جبرهای اجتماعی است، برآورده سازد و در نتیجه، از

شیوه های تولید و زندگی زمان خود، به سود طبقه حاکم پشتیبانی کند؟ (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۳۴)

در پاسخ به این سؤالات، آلتوسر مفهوم «دستگاه ایدئولوژیک دولت» را مطرح می کند؛ مجموعه ای از نهادها که طبقه حاکم از طریق آنها، سلطه اقتصادی خود را حفظ می کند. در نظریه مارکسیستی به دولت بیش از هر چیز به منزله «دستگاه دولت» (state apparatus) اندیشیده می شود. (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۱۵) دستگاه دولت دو مجموعه نهاد متمایز اما دارای فصول مشترک است:

۱- دستگاه سرکوبگر دولت (repressive state apparatus)؛ مانند پلیس، دادگاه، نیروی انتظامی و غیره. مفهوم سرکوب در اینجا، دال بر این امر است که «دستگاه دولت با قوه قهریه کار می کند» و یا دست کم در نهایت این گونه است زیرا فی المثل، سرکوبگری اداری می تواند صورت های غیرفیزیکی به خود بگیرد. (آلتوسر، ۱۳۸۸: ۳۷).

۲- دستگاه ایدئولوژیک دولت (ideological state apparatus) از قبیل رسانه ها، خانواده، نظام آموزشی، احزاب سیاسی، دینی و... که «مشمول بعضی از واقعیات است که در نگاه ناظر مستقیماً به صورت نهادهای منفک و تخصیصی پدیدار می شود.» (همان: ۳۷)

دستگاه سرکوبگر دولت، متحداً و در کل وجود داشته و به عرصه عمومی متعلق است. در دستگاه سرکوبگر دولت نیز ایدئولوژی حضور دارد اما کارکرد ایدئولوژی در آن، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در مقایسه، دستگاه های ایدئولوژیک دولت متکثراند، مستقیماً محسوس و مرئی نیستند و در درجه اول و در ابعادی گسترده، با تکیه بر ایدئولوژی کار می کنند. در دستگاه های ایدئولوژیک دولت، سرکوبگری در درجه دوم کارکرد آنها قرار دارد. هر چند این سرکوبگری، تنها دست آخر به صورتی ملایم تر، نهایی و نمادین اجرا شود. (همان: ۹-۳۸)

از نظر اسلاوی ژیزک (Slavoj Zizak)، به وسیله دستگاه سرکوبگر دولت، یعنی به وسیله اجبار و خشونت، است که حکومت قانون در آغاز محکم می شود اما دولت در سطح امور روزمره، نیازمند جمعیتی است که برای ایفای نقش های متفاوت شان در نظام نمادین، تعلیم دیده و شکل یافته باشند. از نظر آلتوسر، اینجاست که دستگاه های ایدئولوژیک دولت، آن نهادهایی که با آماده ساختن سرمایه داری برای سوژه هایی که

مشتاق به انجام رساندن نقش خود در آن هستند، سرمایه داری را بازتولید می کنند. (مایزر، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۰۵)

ایدئولوژی از راه های گوناگون «مناسبات نابرابر قدرت را تقویت می کند اما افراد قادر به احساس آن نیستند چون مبتلا به آگاهی کاذب اند؛ آنچه می بینند، ایدئولوژی است نه واقعیت.» (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۲۸۹) از نظر آلتوسر، به طور کلی رابطه فرد با جامعه، شبیه رابطه کودک خردسال با تصویر آینه ای خود در نظریه لاکان است. در هر دو مورد، فرد انسانی از رهگذر همانندسازی با یک شیء که تصویر او را در حلقه ای بسته و خود شیفته به او باز می گرداند، به تصویر یگانه و رضایت بخشی از خود می رسد و این تصویر، متضمن شناختی نادرست است. (ایگلتون، ۱۳۸۸: ۲۳۸) اما توجه به این نکته ضروری است که مقصود آلتوسر، به هیچ وجه شناختن یا ناتوانی در شناختن واقعیت نیست. شناخت نادرست مورد بحث، اساساً یک خودشناخت نادرست است که یکی از جلوه های بعد خیالی هستی انسان است. «خیالی» اینجا به معنی غیر واقعی نیست بلکه به معنای متعلق به تصویر است، در قلمرو ایدئولوژیک، فاعل یا سوژه انسانی از وضع راستین پراکندگی یا تمرکزگرایی خود فرا می گذرد و تصویری منسجم و تسلی بخشی از خود می یابد که در «آینه» گفتمان ایدئولوژیک مسلط بازتاب پیدا می کند. آن گاه مسلط، به این خود خیالی که از لحاظ لاکان مستلزم «بیگانگی» با ذهن است، قادر است به شیوه هایی عمل کند که از لحاظ اجتماعی مناسب باشد. بدین گونه ایدئولوژی را می توان به عنوان «بازنمایی روابط خیالی افراد با شرایط واقعی هستی شان» خلاصه کرد. (همان، ۱۳۸۱: ۲۲۰)

در واقع آنچه افراد (سوژه ها) در ایدئولوژی «برای خود بازنمایی می کنند»، شرایط واقعی هستی شان و جهان واقعی شان نیست بلکه رابطه افراد با شرایطی از هستی شان است که در ایدئولوژی برای آنها بازنمایی می شود. (آلتوسر، ۱۳۸۸: ۶۰)

این ایدئولوژی است که افراد را بر آن می دارد که جهان را همچون چیزی بنگرد که تا حدودی، طبعاً با خود آنها تطبیق دارد و «به نحو خودانگیخته به فاعل "داده شده" است و برعکس فاعل، خود را جزء طبیعی آن واقعیت احساس می کند که مورد درخواست آن واقعیت است.» (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۲۲۱)

مفهوم «نام گذاری یا خطاب یا استیضاح» (interpellation)، مبحث مهم دیگر در نظریه آلتوسر است. از نظر او هر فرد، واجد ذهنیتی (idea) است که توسط نهادها و عملکرد آنها در ذهن وی شکل می گیرد؛ یعنی «کسب درک و شناختی از جانب فرد، مبنی بر این که چه کسی است، به همراه مجموعه تصوراتی از خویش در جامعه.» (استونز، ۱۳۹۰: ۳۰۴) این فرد، دیگر فردیت (individuality) ندارد و نمی تواند در شکل دهی به هویت خود نقشی ایفا کند بلکه سوژه ای با موقعیت از پیش تعیین شده است. (صادقی، ۱۳۸۷: ۸۸) از این راه که آلتوسر آن را «نام گذاری» می نامد، «ایدئولوژی، ما را سوژه خطاب می کند و مانند پلیس به ما می گوید: "هی، تو!" این خطاب ایدئولوژی، سبب می گردد که آدمی به سوژه های عینی اش تبدیل شود. هنگامی که می پندارد ایدئولوژی صدایش می زند، به خود می آید تا خود را با مردم همگام سازد. ایدئولوژی فقط یک فرد را بر نمی گزیند بلکه همه را به نام صدا می زند و دم به دم به پاسبانی اش می پردازد» (تسلیمی، ۱۳۹۱: ۵۷)؛ این پاسبانی، نوعی نظارت ذهنی تحمیل شده بر فرد از سوی قدرت های بیرونی نیست، بلکه شیوه ای است که زندگی به شکل روزمره در آن می گذرد؛ شیوه ای که از طریق آن نقش های خود را به عنوان اعضای طبقات اجتماعی، با قائل شدن به کارکردهایی اجتماعی برای خود از راه ارزش ها، ایده ها و انگاره ها انجام می دهیم. (مک کوئیلان، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

ایدئولوژی، تصاویر و ایده هایی است که در تمام زمانها ما را در بر گرفته اند. ما در درون آنها متولد شده ایم، رشد کرده ایم و در آنها زندگی، فکر و عمل می کنیم. پیام آن تبلیغاتی که همه ما را احاطه کرده است، مثلاً تصاویر رابطه سالم خانوادگی، نقش مادر، سبک زندگی، نحوه اندیشیدن، نگاه کردن، خواستن و... همگی به معنای آلتوسری کلمه ایدئولوژی اند. ایدئولوژی در گام نخست، در شکلی واضح نمود می یابد؛ عرف عام، عقیده مردم، همه همین طور فکر می کنند. (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

برداشت های خاص آلتوسر از گفتمانهای حاکم بر زندگی روزمره افراد، همچنان که منتقدان بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است، افراد بسیاری را نیز به انتقاد از وی و نظریاتش واداشته، چرا که در اندیشه آلتوسر، فرد جایگاهی ندارد و تحت التزام جامعه است؛ یعنی جامعه و ساختارهای اجتماعی است که بر افراد و کنش های آنان مسلط است.

بر این اساس، نقش فرد در این حد است که جایگاهی را در ساختارهای اجتماعی پر کند. (رضوانی، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷) با این همه، امروزه «گفت‌و‌مآنها» مطالعات ادبی ای که حقیقتاً کمر به نقد جامعه سرمایه داری جهانی بسته اند، در همان چارچوبی صورت بندی شده اند که آثار آلتوسر شکل داده است.» (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۹۵)

۲-۲- خلاصه داستان «بچه مردم»

داستان «بچه مردم»، روایت زندگی زنی است با بچه ای سه ساله که ازدواج مجدد می کند. چون شوهر قبلی زن «حاضر نشده بود بچه را بگیرد»، زن به ناچار بچه را روی سفره زندگی جدیدش می نشاند اما شوهر دوم زن هم نمی خواهد بچه مرد دیگری را بپذیرد و از همان روزهای آغاز زندگی با زن، این موضوع را به او گوشزد می کند. سرانجام وقتی مرد، باز بچه را سر سفره اش می بیند، با قهر و غضب، زن را وادار می کند تا خواسته اش را انجام دهد. با این عمل مرد، زن خود را ناچار می بیند تا بچه را از زندگی جدیدش حذف کند چون تصور طلاق از شوهر دوم برایش غیر ممکن است. زن به دلیل ترس از بی آبرویی، بچه را به شیرخوارگاه یا دارالایتم نمی برد و تنها راه چاره ای که به نظرش می رسد، این است که فرزندش را در شهر رها کند. با همه درگیری های عاطفی مادرانه اش، «لباس خوب های» بچه را تنش می کند، دستش را می گیرد و به بهانه «دیدن بابا» و «خریدن قاقا»، فرزندش را به میدان شاه می برد. با این همه، زن بیش از هر چیز به دنبال بهانه ای برای انجام ندادن این عمل است.

« اگر بچه ام یک خورده معطل کرده بود، اگر یک خورده گریه کرده بود، حتماً منصرف شده بودم» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۲۰)

اما تصور غضب مرد، او را به اتمام کار وادار می کند

« هنوز اشک چشم هایم را پاک نکرده بودم که دوباره به یاد کاری که آمده بودم بکنم، افتادم، به یاد شوهرم که مرا غضب خواهد کرد، افتادم.» (همان: ۲۱)

زن در نهایت، بچه را به بهانه خریدن تخمه کدو، به سمت دیگر خیابان می فرستد و زمانی که مطمئن می شود بچه سالم به آن سمت رسیده، احساس می کند که:

« انکار بچه نداشته ام، آخرین باری بود که بچه ام را نگاه کردم،

درست مثل این بود که بچه مردم را نگاه می کردم.» (همان: ۲۲)

زن، بچه را می کند و با همه ترس و وحشت حاصل از چنین عملی، به زندگی مشترک زیر سایه شوهر دوم و داشتن فرزندان جدید پناه می برد. عملی که در نهایت، با توجیحات مادر زن و زنان همسایه تأیید می شود.

۲-۳- تحلیل داستان

ایدئولوژی ها در زندگی روزمره، همواره بر اعمال خودآگاه و ناخودآگاه ما حاکم اند و انتخاب های ما تحت تأثیر ایدئولوژی هایی است که هر لحظه، از دستگاه های دولت (دستگاه های سرکوبگر و دستگاه های ایدئولوژی) ما را مورد خطاب قرار می دهند تا خواسته هایی مطابق آنها داشته باشیم و از این طریق، زمینه های قرار گرفتن هر فرد در طبقه خویش و در نتیجه بازتولید جامعه فراهم شود.

« تربورن در "ایدئولوژی قدرت و قدرت ایدئولوژی" بیان می کند که بررسی یک متن یا گفتار، در حکم ایدئولوژی تمرکز بر شیوه عملکرد آن (متن یا گفتار) در شکل دهی یا تغییر هویت انسانی است.» (صادقی، ۱۳۸۷: ۸۹) بنابراین، بررسی ایدئولوژی ها در داستان «بچه مردم»، در واقع تحلیل شیوه شکل دهی و تغییر شخصیت زن (سوژه) در این داستان خواهد بود. زن (سوژه)، مادری است که پس از ازدواج مجدد، بچه ای سه ساله را وارد زندگی مشترک جدید می کند اما شوهر دوم زن، با بودن «پس افتاده یک نره خر دیگر سر سفره اش» مخالف است و این در واقع، علاوه بر غیرت که از نشانه های ایدئولوژیک جامعه ماست، ایدئولوژی مردسالاری را نشان می دهد که موجب شده است مرد صاحب قدرت، بچه مرد دیگری را در زندگی مشترک با زن نپذیرد.

« در همان دو روزی که به خانه اش رفته بودم، همه اش صحبت از بچه بود. شب آخر خیلی صحبت کردیم. یعنی نه اینکه خیلی حرف زده باشیم. او باز هم راجع به بچه گفت و من گوش دادم. آخر سر گفتم: «خوب میگی چه کنم؟» شوهرم چیزی نگفت. قدری فکر کرد، بعد گفت «من نمی دونم چه بکنی. هر جور خودت می دونی بکن. من نمیخوام پس افتاده یک نره خر دیگه رو سر سفره خودم بینم.» راه چاره ای هم جلوی پام نگذاشت. آن شب پهلوی من هم نیامد، مثلاً با من قهر کرده بود. خودم

می دانستم که می خواهد مرا غضب کند تا کار بچه را زودتر یک سره کنم. صبح هم که از در خانه بیرون می رفت، گفت: «ظهر که میام، نباس بچه رو بینم، ها!» و من تکلیف خودم را از همان وقت می دانستم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۱۷)

این جملات نشان می دهد که مرد سالاری، با دو نوع کارکرد بر سوژه (زن) اعمال می شود. ابتدا با کارکرد ایدئولوژی و سپس با قوه قهریه و کارکرد سرکوبگری؛ یعنی صحبت های یکی دو روز اول، تبدیل به گفتمان خشن از جانب مرد صاحب قدرت شده و در آخر با قوه قهریه و تهدید و تحریم بر زن، به سرکوبگری می پردازد. همین موجب می شود تا سوژه، تکلیف خود را بداند و مطابق خواست ایدئولوژی های حاکم بر جامعه عمل کند؛ ایدئولوژی هایی که برای مهار افراد (زن، بچه) در جایگاه خویش، برای حفظ جامعه مردسالاری است. چرا که «هر گروهی، تحت لوای ایدئولوژی، به شکلی تربیت می شود که برای ایفای نقش خود در جامعه طبقاتی، مناسب باشد.» (فرتز، ۱۳۸۷: ۱۲۰) هر چند حفظ بچه نیز مانند حفظ شوهر یک ایدئولوژی است اما در این ترازو، کفه شوهر سنگینی می کند و یک ایدئولوژی، جانشین ایدئولوژی دیگر می شود. در این انتخاب سوژه (زن)، شاهد قدرت ایدئولوژی ها (مردسالاری) هستیم تا آنجا که حتی قوی ترین احساس غریزی در طبیعت، یعنی حس مادری زن، در این جنگ ایدئولوژی ها مغلوب می شود. زن به شوهر حق می دهد که بچه را از خود براند و وظیفه خود می بیند که به هر قیمتی شده، زندگی مشترکش را حفظ کند. در واقع دستگاه های ایدئولوژی (خانواده، حقوقی، سیاسی، فرهنگی و ...)، چنین شناختی در زن به وجود آورده اند که حتی نمی تواند حق و حقوق خود و بچه اش را تشخیص دهد.

«راست هم می گفت. نمی خواست پس افتاده یک نره خر دیگر را سر سفره اش ببیند. خود من هم وقتی کلاهم را قاضی می کردم، به او حق می دادم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۱۶)

اما مسئله در همین کلاه قاضی شده زن است که ایدئولوژی ها برای او بافته اند؛ ایدئولوژی هایی که در رأس آنها، ایدئولوژی مردسالاری، قدرتمندانه حکم می راند و زن را در مسیر حذف بچه از زندگی مشترکش قرار می دهد. سوژه (زن) می داند بچه را می شود به دارالایتام یا شیرخوارگاه سپرد اما:

« از کجا معلوم قبول می کردند؟ از کجا می توانستم حتم داشته باشم که معظم نکنند و آبرویم را نبرند و هزار اسم روی خودم و بچه ام نگذارند؟ از کجا؟» (همان، ۱۶)

دارالایتام، به عنوان دستگاه ایدئولوژیک دولت، در اینجا بدون آنکه حضور فیزیکی داشته باشد، با کارکرد ایدئولوژیک خود در تصمیم گیری زن نقش اساسی ایفا می کند و در نتیجه، بچه به دارالایتام برده نمی شود.

هر چند داستان پیش از هر چیز مسائل اجتماعی را روایت می کند، ریشه های اقتصادی ماجرا نیز از چشم نویسنده دور نیست. دلیل اصلی نخواستن بچه که بارها در داستان تکرار می شود، این است که شوهر دوم زن نمی خواهد «پس افتاده یک نره خر دیگر را سر سفره اش ببیند». در واقع «پس افتاده یک نره خر دیگر» و «سر سفره بودن»، در یک جمله تکرار می شود که بیان اوضاع آشفته اجتماعی و اقتصادی در داستان و به تبع آن، به صورت نمادین، در جامعه سنتی بیرون از داستان است. این آشفتگی، به وسیله انتخاب زیرکانه نویسنده در دادن زاویه دید تک گویی درونی (interior monologue) به راوی، که همان شخصیت اصلی (زن) باشد، باورپذیرتر شده است. تک گویی درونی، شاخه ای از شیوه اول شخص است که در آن، راوی به کمک بازگویی آنچه که در ذهنش می گذرد، واقعه داستان را نقل می کند. گویی راوی در محیطی تنها با خود می اندیشد و نویسنده، اندیشه ها و تخیلات او را در همان حال از ذهن او برمی گیرد و مکتوب می کند. (مستور، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۴) در داستان بچه مردم نیز مخاطب، گویی درد دل های زنی را می شنود که مستأصل مانده است. شکل های مختلف تک گویی درونی، نشان دهنده از هم پاشیدگی اخلاقی، مذهبی و حتی اقتصادی است. این واقعیت قابل رؤیت از هم پاشیدگی است که نویسنده میل دارد، خواننده آن را درک کند. (زرافا، ۱۳۸۶: ۲۳۱)

آل احمد در کتاب سنگی بر گوری آورده است: «واقعیت می گوید بچه ای که با قنناق سر گذر می گذارند یا پشت در کلانتری یا به پرورشگاه می دهند، بچه ای بوده که دوام رابطه پدر- فرزند یا مادر- فرزند را نا ممکن می کرده یا والدین فقیر بوده اند یا کودک مزاحم راه آینده یکی از آن دو بوده... به هر صورت، وضعش جوری بوده که حتی در دامن مادر خودش زیادی می کرده.» (آل احمد، ۱۳۸۸: ۲۵) واقعیت جاری در

جامعه، این گونه بود که در این داستان رئالیستی، یکی از این مادران برای آل احمد سوژه می شود. و جالب آن که نویسنده، نامی برای شخصیت های داستان بر نمی گزیند. سوژه (زن) از همان جملات آغازین، داستان به عنوان سوژه از پیش تعیین شده (interpellated) است، همچون عنصر یک طبقه نه یک فرد.

« به نظر آلتوسر، ایدئولوژی برای هر فرد، زنجیره ای از نقش های خاص را از پیش در نظر می گیرد که فرد، درون آن جای داده می شود. » (صادقی، ۱۳۸۷: ۸۹) سوژه (زن) باید بین نگه داشتن فرزند یا زندگی زیر سایه شوهر جدید تصمیم بگیرد. در این لحظه های حساس و تصمیم گیری هاست که تأثیر ایدئولوژی ها آشکار می شود.

«خوب من چه می توانستم بکنم؟ شوهرم حاضر نبود مرا با بچه نگه دارد. بچه که مال خودش نبود. مال شوهر قبلی ام بود که طلاقم داده بود و حاضر هم نشده بود بچه را بگیرد. اگر کس دیگری جای من بود، چه می کرد؟ خوب من هم می بایست زندگی می کردم. اگر این شوهرم هم طلاقم می داد، چه می کردم؟ ناچار بودم بچه را یک جوری سر به نیست کنم. یک زن چشم و گوش بسته مثل من، غیر از این، چیز دیگری به فکرش نمی رسید. نه جایی بلد بودم، نه راه چاره ای می دانستم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۱۵)

از همین جملات، مشخص می شود که ایدئولوژی ها، زن را این گونه به او بازشناسانده اند که وی بدون شوهر، برای خویش موجودیتی متصور نباشد؛ پس راهی جز گم کردن بچه برای خود نمی بیند. این راه ها که از طریق آنها زندگی مان را درک می کنیم، این داستانها که به خود می گوئیم تا زندگی مان را معنا بخشیم، از نظر آلتوسر همان ایدئولوژی هایی هستند که درون آنها به سر می بریم. (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۰۸) در این داستان بچه، می تواند نماد خواسته ها، آرزوها و تمایلات انسانها باشد که در نتیجه زندگی در چارچوب هنجارهای اجتماعی، مجبور به رها کردن آنها می شوند و به امید شهروند خوب بودن و زندگی مطابق تأیید اطرافیان و جامعه داشتن، به سمت راه های از پیش تعیین شده ایدئولوژی ها می روند. جالب آنکه بچه در شلوغی میدان شاه رها می شود که اوضاع نابسامان ایران در سال های پر آشوب دوره نویسنده، یعنی حکومت محمد رضا شاه را به ذهن متبادر می کند!

«آل احمد، نویسنده ای دوگانه است و این دوگانگی، در زمینه رشد او ریشه دارد که تا پایان عمر، او را در تعلیق بین خاستگاه دینی و وابستگی های روشنفکری به سوسیالیسم نگه می دارد.» (میرعابدینی، ۱۳۹۲: ۵۹۱) در داستان، این مسئله را می توان در چادری که زن به سر می کند، مشاهده کرد: «چادر نمازم را به سرم انداختم، دست بچه را گرفتم و پشت سر شوهرم، از خانه بیرون رفتم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۱۷) اگر نویسنده می گفت چادرش را سر کرد، خللی به طرح (plot) یا دیگر عناصر داستان وارد نمی شد.

بخش عمده داستان، شرحی است که راوی از چگونگی بردن فرزندش به میدان پر ازدحام شهر و رها کردن او در آنجا به دست می دهد. در این بخش داستان، بیش از سایر بخش ها، فضای (atmosphere) اضطراب و ناامنی حاکم بر داستان احساس می شود. شرایط سخت، موجب کم شدن روابط و گفتگوها و در نتیجه، بیشتر شدن تک گویی درونی شخصیت اصلی می شود. جملات کوتاه که از ویژگی های قلم آل احمد است و عنصر تک گویی درونی، احساسات عمیق مادرانه زن را به نحو مؤثری در داستان به نمایش می گذارد. (پاینده، ۱۳۸۲: ۵۹)

«من ناچار بودم کارم را بکنم. تا دم ایستگاه ماشین، پا به پایش رفتم. کفشش را هم پایش کرده بودم. لباس خوب هایش را هم تنش کرده بودم. یک کت و شلوار آبی کوچولو... سرش را شانه زدم. خیلی خوشگل شده بود. دستش را گرفته بودم و با دست دیگر، چادر نمازم را دور کمرم نگه داشته بودم و آهسته آهسته قدم برمی داشتم. دیگر لازم نبود هی فحشش بدهم که تندتر بیاید. آخرین دفعه ای بود که دستش را گرفته بودم و با خودم به کوچه می بردم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۸)

اوج (climax) داستان در همین جاست که مادری باید با دست خویش، بچه اش را برای گم کردن ببرد و باید با همه احساساتش بجنگد تا بچه اش را به چشم بچه مردم ببیند! همه حرف های کلیشه ای غبار گرفته، آن قدر عمیق با ریشه های هویت شخصی ما در هم تنیده شده اند که ما را به قتل کردن یا شهید شدن بر می انگیزند. در قلمرو ایدئولوژی، حقیقت کلی و خاص مشخص بی وقفه در یکدیگر می لغزند و از هم بیرون می آیند و از میانجیگری تحلیل عقلی طفره می روند. (ایگتون، ۱۳۸۱: ۴۷)

همان گونه که سوژه (زن) عملی را انتخاب می کند که ایدئولوژی ها می خواهند، نظارت بر انجام عمل نیز به وسیله خود سوژه (زن) و مطابق خواست ایدئولوژی انجام می گیرد. چنان که وقتی زن، بچه را به آن سوی خیابان می فرستد و ناگهان خطر تصادف بچه را با ماشین می فهمد، خود را ناخودآگاه وسط خیابان پرتاب می کند و بچه را نجات می دهد. در این لحظه، احساسات مادرانه اش، مانع ادامه تکلیفی می شود که ایدئولوژی ها بر عهده او نهاده اند اما به سرعت، ایدئولوژی مردسالاری او را مورد خطاب قرار می دهد.

«هنوز اشک چشم هایم را پاک نکرده بودم که دوباره به یاد کاری که آمده بودم

بکنم، افتادم. به یاد شوهرم که مرا غضب خواهد کرد.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۲۲)

هر چند زن سعی می کند تا عاطفه مادرانه اش را سرکوب کند، عاطفه مادرانه اش دارد اما علاقه اش به فرزند، چیزی نیست که به راحتی بتواند از آن رها شود. از نظر آلتوسر، در این مراحل سخت هم ایدئولوژی به کمک سوژه می آید و آن «ضمانت تام این امر است که همه چیز همان است که ایدئولوژی ارائه می دهد و اینکه اگر سوژه ها آنچه را هستند، قبول کنند (باز شناسند) و متناسب با آن رفتار کنند، همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت.» (آلتوسر، ۱۳۸۸: ۷۹) سوژه (زن) نیز با همه کشمکش های عاطفی، سرانجام مطابق خواست ایدئولوژی ها تکلیفش را انجام می دهد.

«کار من تمام شده بود. بچه ام سالم به آن طرف خیابان رسیده بود. از همان وقت

بود که انگار بچه نداشته ام. آخرین باری که بچه ام را نگاه کردم، درست مثل یک بچه

تازه پا و شیرین مردم به او نگاه می کردم.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۲۲)

ایدئولوژی ها برای رهایی زن از رنج باقی مانده از انجام چنین عملی، وعده های خوشآیندی به او می دهند که آن را از زبان مادر زن، در جایگاه یکی از وفاداران به قدرت (مرد سالاری) در دستگاه ایدئولوژی خانواده می توان شنید. مادر زن و زنان همسایه، در نهایت حذف بچه را از زندگی جدید زن تأیید می کنند:

«مادرم به دادم رسید. خیلی دلداریم داد. خوب راست هم می گفت؛ من که اول

جوانیم است، چرا برای یک بچه این قدر غصه بخورم؟ آن هم وقتی شوهرم مرا با بچه

قبول نمی کند. حالا خیلی وقت دارم که هی بنشینم و سه چار تا بزمایم.» (همان: ۱۶)

دستگاه های دولت (دستگاه های ایدئولوژیک و سرکوبگر)، هر لحظه سوژه (زن) را مورد خطاب قرار دادند و اعمال خود آگاه و ناخود آگاه او را مطابق خواست خود پیش بردند. سوژه (زن) مطابق خواست ایدئولوژی ها عمل کرد چون خود را مورد درخواست ایدئولوژی ها می دانست؛ مورد درخواست زندگی جدید با شوهر دوم و آینده ای همراه با بچه های جدید و ادامه نقشش به عنوان یک زن چشم و گوش بسته! جایگاهی که مورد قبول مرد-صاحب قدرت و موجب باز تولید جامعه مردسالار باشد! سوژه (زن) هر چند عملی مطابق حکم ایدئولوژی مردسالاری انجام می دهد، می داند که از نظر دستگاه سرکوبگر دولت (پلیس)، کارش غیر قانونی است و برای همین، سوژه بدون آنکه دستگاه سرکوبگر (پلیس) کاری انجام دهد، خود را مورد پیگرد او می بیند. در واقع دستگاه سرکوبگر با کارکرد ایدئولوژی خود، بر سوژه حکومت می کند.

«یک دفعه به وحشت افتادم. نزدیک بود قدم خشک شود و سر جابم میخکوب بشوم. وحشتم گرفته بود که مبادا کسی زاغ سیاه مرا چوب زده باشد... خیال می کردم پاسبان سر چهار راه که مرا می پاییده، توی تاکسی پریده و حالا پشت سرم پیاده شده و الآن است که مچ دستم را بگیرد. نمی دانم چطور برگشتم و عقب سرم را نگاه کردم.» (همان: ۲۲)

این صحنه شاید بهترین مصداق از خطاب آلتوسری باشد که از نظر او ایدئولوژی بدین شیوه "عمل می کند" یا "کار می کند" که سوژه ها را از میان افراد "انتخاب می کند" یا افراد را به سوژه ها بدل می سازد و این کار را از طریق کنشی بسیار دقیق که به آن استیضاح نام می دهیم، انجام می دهد، که می توان آن را به یاری پیش پا افتاده ترین خطاب پلیس یا هر کس دیگر برای خود در نظر آورد (مثال: آهای با توام!) (آلتوسر ۱۳۸۸: ۷۱) برای همین ویژگی است که زن بدون آنکه دستگاه سرکوبگر (پلیس) حضور داشته باشد، خود را مورد خطاب تصور می کند و نمی داند از چه راهی بگریزد:

«بی اینکه بفهمم و یا چشمم جایی را ببیند، پریدم توی تاکسی.» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۲۳)

وقتی داستان دارای پایان ساکن و ایستاست، پذیرش وضع موجود و تغییر نکردن وضعیت را می رساند اما داستان بچه مردم با بحران آغاز و با بحران تمام می شود. پایانی

قوی که «پس از آن، ذهن مخاطب شروع به فکر کردن درباره‌ اندیشه‌ نهفته در داستان می‌کند.» (مستور، ۱۳۹۱: ۵۹)

در داستان «بچه مردم»، روایتِ صحنه‌هایی که سوژه (زن) تلاش می‌کند فرزندش را رها کند، دردناک است اما شاید دردناک‌تر، آخرین جمله‌ای باشد که با طنز موقعیتی (Situational irony) همراه است. (پاینده، ۱۳۸۲: ۶۵) «شب، بالأخره نتوانستم پول تاکسی را از شوهرم در بیاورم.» این جمله، باز تأکیدی بر زیربنای اقتصادی ماجرای داستان است که از همان ابتدا در طرح داستان گنجانده شده بود. در واقع آل احمد، داستان را از آغاز تا پایان به گونه‌ای پیش می‌برد که جبر اقتصادی به عنوان عاملی اساسی حوادث، آن را رقم می‌زند. شاید این امر، تأثیر افکار مارکسیستی باشد که وی مدت‌ها درگیر آن بوده است اما به گفته آدورنو: نیت اثر هر چه باشد، عظمت آن در آن است که می‌گذارد چیزهایی که ایدئولوژی پنهان می‌کند، به سخن درآید. (آدورنو، ۱۳۹۰: ۲۲۷)

آل احمد در طی زندگی کوتاه اما پربار خود، معضلات عظیم زنان را به خوبی درک نمود و در مبارزاتش به شکل‌های گوناگون به آن پرداخت، چنان‌که در اثر دیگری، به صراحت می‌گوید تا «ارزش خدمات اجتماعی زن و مرد، ارزش کار آنان، یعنی مزدشان، یکسان نشود و تا زن، همدوش مرد، مسئولیت اداره‌ گوشه‌ای از اجتماع را به عهده نگیرد، و تا مساوات به معنی مادی و معنوی، میان این دو مستقر نگردد» (آل احمد، ۱۳۷۲: ۱۰۲)، مشکلی از مشکلات زنان حل نمی‌شود.

۳- نتیجه‌گیری

با بررسی داستان «بچه مردم» بر اساس نظریه‌ ایدئولوژی آلتوسر، تأثیر ایدئولوژی‌ها در بازشناسی سوژه (زن) از خویش و جایگاه خود در جامعه به وضوح دیده می‌شود. این بازشناسی، ناشی از ایدئولوژی‌ها و اعمال تحت تأثیر این بازشناسی، موجب قدم برداشتن سوژه در مسیر مورد نظر ایدئولوژی‌ها (مردسالاری) است. نظام جامعه، زن را و زنان دور و بر او را چنان پرورده است که ناخواسته بر نظر مرد (صاحب قدرت)، صحنه می‌گذارند و وی را در رسیدن به هدفش یاری می‌کنند و در نهایت، با باقی ماندن هر فرد در طبقه و جایگاه خویش، زمینه‌بازتولید جامعه‌مردسالار فراهم می‌گردد.

قانع کننده بودن داستان، موجب پذیرش، انتقال و باز تولید ایدئولوژی‌هایی می‌شود که بر داستان و در نتیجه، بر جامعه حاکم است اما داستان «بچه مردم»، به گونه‌ای روایت شده است که بیش از هر چیز، قربانی شدن بچه و زن در اثر ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه و احساس مقابله با این ایدئولوژی‌ها را در مخاطب برمی‌انگیزد. با ایجاد چنین فضایی، امید جایگزینی ایدئولوژی‌هایی که در روایت آمده با ایدئولوژی‌های دیگر خواهد بود؛ یعنی امید جایگزینی ایدئولوژی رعایت حقوق زنان و کودکان در دستگاه‌های دولت و در نهایت در جامعه. بدین ترتیب، آل احمد در داستان بچه مردم با دیدی عمیق و نقادانه، به نظام مردسالاری حاکم بر جامعه خویش می‌تازد.

فهرست منابع

الف) کتاب:

- ۱- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۱). **ایران بین دو انقلاب**. احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی و لیلیایی. چاپ نوزدهم. تهران: نشر نی.
- ۲- آدورنو، تئودور. (۱۳۹۰). **سخنی پیرامون شعر غنایی و اجتماع، در درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات**. گزیده و ترجمه محمد جعفر پوینده. چاپ دوم. تهران: نقش جهان.
- ۳- آل احمد، جلال. (۱۳۷۲). **از رنجی که می بریم**. تهران: فردوس.
- ۴- ----- (۱۳۸۸). **سنگی بر گوری**. قم: ژکان.
- ۵- ----- (۱۳۹۰). **سه تار**. قم: ژکان.
- ۶- آلتوسر، لویی. (۱۳۸۸). **ایدئولوژی و ساز و برگ های ایدئولوژیک دولت**. ترجمه روزبه صدرآرا. تهران: چشمه.
- ۷- استونز، راب. (۱۳۹۰). **متفکران بزرگ جامعه شناسی**. ترجمه مهرداد میردامادی. چاپ هفتم. تهران: مرکز.
- ۸- ایگلتون، تری. (۱۳۸۱). **درآمدی بر ایدئولوژی**. ترجمه اکبر معصوم بیگی. تهران: آگه.
- ۹- ----- (۱۳۸۸). **پیش درآمدی بر نظریه ادبی**. ترجمه عباس مخبر. چاپ پنجم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- پاینده، حسین. (۱۳۸۲). **گفتمان نقد**. تهران: روزنگار.
- ۱۱- تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). **نقد ادبی**. چاپ دوم. تهران: کتاب آمه.
- ۱۲- ----- (۱۳۹۱). **رباعی های خیام و نظریه کیمیت زمان**. تهران: کتاب آمه.
- ۱۳- رحیمیان، هرمز. (۱۳۸۴). **ادبیات معاصر نثر**. چاپ سوم. تهران: سمت.
- ۱۴- زرافا، میشل. (۱۳۸۶). **جامعه شناسی ادبیات داستانی**. ترجمه نسرين پروینی. تهران: سخن.

- ۱۵- زیما، پیر. (۱۳۹۰). **جامعه شناسی رمان از دیدگاه یان وات**، لوکاج، ماشری، گلدمن، باختین، در **درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات**. گزیده و ترجمه محمد جعفر پوینده. چاپ دوم. تهران: نقش جهان.
- ۱۶- شیخ رضایی، حسین. (۱۳۸۲). **نقد و تحلیل گزیده داستانهای آل احمد**. چاپ دوم. تهران: روزگار.
- ۱۷- فرتر، لوک. (۱۳۸۷). **لویی آلتوسر**. ترجمه امیراحمدی آریان. تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- مایزر، تونی. (۱۳۸۵). **اسلاوی ژیتک**. ترجمه احسان نوروزی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۹- مستور، مصطفی. (۱۳۹۱). **مبانی داستان کوتاه**. چاپ نهم. تهران: نشر مرکز.
- ۲۰- مک کوئیلان، مارتین. (۱۳۸۴). **پل دومان**. ترجمه پیام یزدان جو. تهران: نشر مرکز.
- ۲۱- میرعابدینی، حسن. (۱۳۹۲). **تاریخ ادبیات داستانی ایران**. تهران: سخن.
- ۲۲- میلز، سارا. (۱۳۸۹). **میشل فوکو**. ترجمه داریوش نوری. تهران: نشر مرکز.
- ۲۳- یورگنسن، ماریان و فیلیس، لوئیز. (۱۳۸۹). **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

ب) نشریه:

۱. رضوانی، قربانعلی. (۱۳۸۸). «بررسی نظریه و بنیادهای نظری مارکسیسم ساختاری لویی آلتوسر». *مجله معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال اول، صص ۱۲۳-۱۴۴.
۲. صادقی، امیر حسین. (۱۳۸۷). «پدر سالاری در بامداد خمار (با تکیه بر نظریات آلتوسر)». *مجله پژوهش زبانهای خارجی*، شماره ۴۶، صص ۸۵-۱۰۰.